

کارآمدی قضایی و امنیت ملی؛ پویایی اندیشه

قضایی در برابر پایایی رویه قضایی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۰۹

حسن عالی پور*

سعید رضایی**

سهام صداقتی***

چکیده

کارآمدی قضایی در دو بعد معنوی و مادی نمود دارد. در بعد معنوی، حس فراگیر عدالت و باور همگانی بر این پایه که دستگاه قضایی همگان را در برابر رفتار و تصمیمشان پاسخگو می کند. برای این بعد، بایسته است که قوه قضاییه، مستقل، بی طرف و رفتارش بر پایه حاکمیت قانون باشد. در بعد مادی، کارآمدی قضایی برگرفته از کارکرد عموم دادرسان است که در یک سلسله مراتب اداری قرار ندارند و چالش‌ها و اختلاف‌ها را بر پایه سواد، تخصص و مهارت زیاد به همراه تشخیص و اجرای صلاح‌دیدی قانون برطرف می‌سازند.

واژگان کلیدی: کارآمدی، دستگاه قضایی، امنیت ملی، عدالت، رویه قضایی.

hassan.alipour@ut.ac.ir

* استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی و قاضی دادگاه تجدیدنظر استان تهران

*** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی و قاضی دادگستری

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال بیست و یکم ● شماره چهارم ● زمستان ۱۳۹۷ ● شماره مسلسل ۸۲

مقدمه

کم‌آبی، فساد، بیکاری و ناکارآمدی، چهار تهدید درون‌سرزمینی برجسته بر ضدامنیت ملی‌اند، که دولت و جامعه ایران در سال‌های کنونی و به‌ویژه سال ۱۳۹۷ با آن روبه‌رو بوده است. این چهار تهدید در پژوهش شماری از نهادهای پژوهشی کشور و با "رویکرد آینده‌پژوهی در ایران" نمود یافته (روزنامه ایران؛ ۱۳۹۷: ۳) و در کنار تهدیدهای برون‌سرزمینی توانسته‌اند امنیت ملی ایران را با چالش‌های پرشمار روبه‌رو کنند. در این میان، شاه‌کلید تهدیدهای درون‌سرزمینی همانا، ناکارآمدی اشخاص و نهادها است که بسا فساد، بیکاری، کم‌آبی و دیگر تهدیدها یا برآمده از آن یا با آن در حال پیشروی است. در برابر، کارآمدی کلید راستین زدودن بخش بزرگی از تهدیدهای امنیتی است که خود، موضوعی چالش‌برانگیز از جهت مفهومی و گمان‌آور از دید کاربردی است.

کارآمدی قضایی بخشی برجسته از بنیاد کارآمدی یک حکمرانی است و شاید برجسته‌ترین بخش آن به شمار آید. کارآمدی قضایی بیانی از همان نماد برجسته قضاوت است: ترازوی دادگری. بستر نمود ترازوی عدالت همانا، پاس‌خوگردن حکومت و شهروندان و اشخاص حقیقی و حقوقی در برابر قانون به‌ویژه قانون اساسی است. نماد دادگری، نشان می‌دهد که کارآمدی قضایی در دو بعد معنوی و اجرایی نمود دارد و ارزش بعد معنوی آن بیشتر است. بعد معنوی کارآمدی قضایی، باور همگانی یا بیشتر شهروندان یک جامعه به وجود دادگری در عملکرد دستگاه قضایی است. این باور هنگامی به دست می‌آید که سه ویژگی در دستگاه قضا دیده شود: نخست اینکه، این دستگاه مستقل از هر نیرو و قوه یا رخنه‌ای باشد؛ دوم، تراز میان آزادی‌های فردی و امنیت ملی از یک سو و حقوق اصحاب دعوی از سوی دیگر که به‌طور کلی بیانی از بی‌طرفی قضایی است را پاس بدارد و جانب هیچ‌یک را ندارد؛ سوم اینکه، میان قانون و انصاف پیوند طولی برقرار نماید و در همان حال که حاکمیت قانون را پاس می‌دارد، انصاف و واقعیت‌های پرونده را هم در نگاه داشته باشد. این سه ویژگی، روح کارآمدی قضایی را بنیاد می‌دهد و باور همگان را که به هر حال پناهگاهی در برابر بی‌قانونی، ناهنجاری و نقض حق هست، شکل می‌دهد. در برابر، نبود چنین باور و اعتمادی، نخستین گام فروریزی کارآمدی قضایی به سوی ناکارآمدی است.

بعد مادی کارآمدی قضایی هم بر سه ویژگی استوار است: سواد و آگاهی قضایی، تخصص قضایی و اجرای صلاح‌دیدی و توجیه پذیر قانون. این سه ویژگی، پیوندی تنگاتنگ با عنصرهای قضاوت دارند. این سه برای دادرسان، سبب دیده‌بانی قانون‌ها و مقررهای خلاف قانون اساسی، تشخیص دقیق و توجیه‌پذیر حق و پرهیز از هرگونه تبعیض، نفوذپذیری و رشوه‌ستانی می‌شود. در ساختار قضایی با بود بعد معنوی و بعد مادی کارآمدی قضایی می‌توان به روشنی دید که چگونه یک دستگاه قضایی می‌تواند، بحران‌ها را در جامعه بزدايد، چالش‌ها را کم‌رنگ کند و لگام بر هر کنش خودسرانه، ضد قانون و تبعیض‌آمیز بزند.

دورنمای کارآمدی قضایی با این چالش روبه‌رو است که خاستگاه بحران‌ها و چالش‌های یک جامعه در حوزه‌های گوناگون، دولت، نهادهای حاکمیتی و حتی خود شهروندان جامعه‌اند. کارآمدی نظام حقوقی و قضایی به عنوان یک امر روبنا در ساختار کلی یک جامعه، چگونه می‌تواند با این بحران‌ها و چالش‌ها رویارویی کند. به سخن دیگر، دستگاه قضایی نمی‌تواند بیکاری را کم کند، فقر را بزدايد، تبعیض را کنار بگذارد، دغدغه‌های زیست محیطی به ویژه کم‌آبی را از میان بردارد، رفاه را برقرار کند، پیوند با کشورها را بر پایه نیک رفتاری استوار سازد و پیشرفت جامعه را ضامن شود. وارونه این، دستگاه قضایی حتی در انگاره نخست با بود بحران‌ها و چالش‌ها است که باید از خود کارآمدی نشان دهد. کارآمدی دستگاه قضایی با ناکارآمدی دستگاه‌های اجرایی و حاکمیتی دیگر پیوستگی دارد و اگر نمودها و نمادهای پیشرفت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی یک جامعه برقرار باشد، به‌راستی که از کارآمدی دستگاه‌های غیرقضایی است. پس چگونه می‌توان از کارآمدی قضایی برای کارآمدی امنیت ملی بهره برد؟ آیا کارآمدی قضایی برای زمان‌های چالش و بحران است و جایگاهی استثنایی دارد؟ چالش دیگر، استقلال قضایی و رویکرد صلاح‌دیدی دادرسان است که این مسئله را پیش می‌کشد که اگر هر قاضی، بر پایه استقلال و صلاح‌دیدی خود به داوری می‌پردازد و پایه کار در دستگاه قضایی، اجرای صلاح‌دیدی قانون است؛ پس چگونه می‌توان چشم داشت که دستگاه قضایی به صورت یکپارچه و بر بنیان یک نظم‌گرایی و جمع‌محوری هدف‌دار، بتواند به کارآمدی امنیت ملی کمک کند؟ به‌راستی، مایه رفتار قضایی بر فردمحوری و صلاح‌دیدی دادرسان استوار است و چه بسا استقلال قضایی که ویژگی نیک دستگاه قضا به شمار می‌رود ولی در

رویکردی کلان‌تر برای کارآمدی امنیت ملی آسیب‌زا باشد. از سوی دیگر، اگر استقلال و رویکرد صلاح‌دیدی قضایی به سود کارآمدی امنیت ملی نادیده گرفته شود؛ در این حال چالش دیگری پیش می‌آید که به هر حال دستگاه قضایی در برابر تهدیدهایی که کارآمدی امنیت ملی را نشانه رفته است؛ جانب چه کسی را باید بگیرد؟ در این میان قضاوت قانون‌گرا شایسته‌تر است یا قضاوت صلاح‌دیدی و رویه‌گرا؟ بسا که یک دستگاه قضایی رویه‌گرا مانند نظام قضایی کامن‌لا یا یک نظام قضایی سنت‌گرا مانند نظام قضایی عربستان که چندان به پشتوانه قانون‌های مدون نیستند ولی کارآمدی آنها در جامعه خودشان تأییدپذیر است؟ از این رو، می‌توان این چالش را در نظام قضایی ایران دید که هنوز نمی‌داند خود را باید پیرو قانون بداند یا از عرف و رویه‌الگو بگیرد. اینها مسئله‌ها و پرسش‌های بنیادینی است که در این نوشتار به همراه شاخص‌ها و ویژگی‌های کارآمدی قضایی پاسخ داده می‌شود.

در نگارش نوشتار کنونی، تلاش شده تا پیوند اندیشه دانشگاهی و اندیشه دادگاهی برقرار باشد. از این رو، نویسندگان بر این باور بوده‌اند که نزدیک ساختن اندیشه‌ها و ارزیابی‌ها در این راستا بسی بهتر از نگرش یک‌جانبه نهادها و سازمان‌ها به همدیگر است. در نگارش این نوشتار، هدف بر این بوده است تا کارآمدی قضایی هم از درون و هم از برون نگریسته شود و از همین رو، راهکارهایی در نگاه باشد که به‌راستی به آنها، حس بیگانگی و یک‌سویه‌نگری نباشد؛ راهکارهایی که بر کاستی‌های به‌دست‌آمده از درون و برون دستگاه قضایی سازگار شده‌اند تا گمانی نباشد که نگرش فرجامی در این نوشتار از سر خرد و در راستای کاهش چالش‌ها و کاستی‌های دستگاه قضایی است تا هم امنیت قضایی و امنیت اجتماعی پاسبانی شود و هم راهی برای نمود کارآمدی امنیت ملی باشد.

الف: سنجه کارآمدی قضایی

سنجه کارآمدی قضایی را می‌توان از دو بعد کارکردگرایی و پیامدگرایی بررسی کرد. در رویکرد کارکردگرا، از قوه قضاییه همانند قوه مقننه و مجریه این چشم‌داشت هست که بتواند با برنامه‌ها و کارهایی با ماهیت جداگانه و اصیل، از عنصرهای سازنده حکمرانی شایسته باشد که بر پایه آن هم دولت را یاری دهد و هم سود و سعادت شهروندان را ضامن باشد. با این سنجه،

در رویکرد تاریخی، در اینکه قوه قضاییه همانند دو قوه دیگر، کارایی اصیل و برنامه‌های جداگانه برای یک حکومت داشته باشد، گمان‌هایی هست. قوه مقننه برای مقرر کردن و قوه مجریه برای اجرای مقرردها، به طور منطقی مجالی برای قوه دیگر به جا نمی‌گذارد که بیرون از قانون گذاردن و قانون اجرا کردن باشد. از این روست که در اندیشه‌های نخستین طرفداران جداسازی قوای حاکمیتی، جایگاهی برای دستگاه قضایی در قوای حاکمیتی نبوده است. از دید جان لاک «قوای سه‌گانه حاکم عبارت بودند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه متحده. وی عمل قضایی را خارج از قلمرو و عملکردهای حکومتی می‌داند و آن را از فهرست دستورکارهای دولت-کشور حذف می‌کند؛ یعنی قضاییه را وظیفه و عملی می‌پندارند که منبعث از سرچشمه حاکمیت سیاسی نیست و از این رو، نمی‌توان آن را در رده اعمال تقنینی و اجرایی مورد بررسی قرار داد.» (قاضی، ۱۳۸۲: ۵۹۶) حتی منتسکیو نیز «در نقد و ارزشیابی قوا، برای تحقق حکومت مردم و تضمین آزادی‌های فردی، تنها به دو قوه مقننه و مجریه تکیه کرده و در این خصوص تا آنجا پیش رفته که به قضاییه صفت هیچ اعطا کرده است.» (همان)

ارزش قوه قضاییه هنگامی در کنار دو قوه دیگر برجسته شد که در برخی نظام‌های حقوقی، نقش این قوه در پاسداری از قانون اساسی مطرح شد. در این نظام‌ها «این فکر که قانون اساسی تجسم یک قانون برتر است با توجیه عملکرد قوه قضاییه در دموکراسی‌ها کاملاً ارتباط دارد. مردم به عنوان منشأ قانون اساسی تلقی می‌شوند که فقط یک قانون‌گذار نیست؛ بلکه بیانیه‌ای است جامع درباره ارزش‌های بنیانی جامعه و دولت و تغییر دادن آن فراتر از اختیارات هرگونه اکثریت عادی و موقتی است.» (لیپست، ۱۳۸۳: ۱۳۲۶) گسترش اختیار دادگاه‌های قانون اساسی در برخی نظام‌های حقوقی به معنای کنترل قوه مقننه و مجریه از سوی قوه قضاییه است و چنان‌که پیداست، دستگاه قضایی تنها نهادی برای دادخواهی اشخاص یا برقراری نظم نیست که مجری قانون به شمار رود؛ بلکه در کنار آن، پاسدار پیمان ملی یا همان قانون اساسی است و از این رو، بر قانون‌های عادی و دیگر مصوبه‌ها نیز کنترل داشته و موضوعات مغایر با قانون اساسی را بی‌اعتبار می‌کند. با این ویژگی گمانی نیست که اگر قوه قضاییه بر قانونگذاری و اجرای قانون دیده‌بانی می‌کند و آن را سازگار با قانون اساسی بسنجد، کارآمدی آن به طور چشمگیری می‌تواند بر کارآمدی امنیت ملی اثر بگذارد.

با این حال چالش در این است که قوه قضاییه در نظام‌هایی چون ایران که دادگاه قانون اساسی ندارند؛ دیده‌بان قانونگذاری به شمار نمی‌رود. در اصل ۱۷۰ قانون اساسی به خودداری از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه اشاره شده که حتی دادگاه‌ها نیروی باطل کردن چنین مصوبه‌هایی را ندارند و باید ابطال آن را از دیوان عدالت اداری بخواهند. از سوی دیگر، بر پایه نظریه تفسیری ۱۳۸۳/۱۰/۲۱ - ۸۳/۳۰/۹۳۸۷ شورای نگهبان، این اصل به قانون‌های عادی یا حتی مصوبه دیگر نهادهای مقرر گذار مانند شورای عالی امنیت ملی یا شورای عالی انقلاب فرهنگی یا نهادها یا مقام‌هایی که بر حسب مورد دستور یا مصوبه می‌دهند، اشاره ندارد و در دید شورا، "باتوجه به قرینه قوه مجریه در این اصل، مقصود از تعبیر دولتی، قوه مجریه است".

در رویکرد پیامدگرایی، قوه قضاییه کاری جز کشف امر راستین و حق ستانی نمی‌کند؛ بنابراین پیامدبودن چنین قوه‌ای بر کارکردش می‌چربد. از دید پیامدی، کارآمدی قضایی هنگامی برقرار است که بتوان گفت امنیت قضایی برقرار است. از این دید، کارآمدی قضایی در گرو سه عنصر است: «عنصر بی‌طرفی قضایی به معنای نبود تبعیض در خصوص طرف‌های پرونده، عنصر استقلال قضایی به معنای جدایی قوای حاکمیتی و عنصر پاسداری از اعتماد همگانی که این سومی در گرو بود دو عنصر دیگر است.» (Conser, 2005: 261) در رویکرد دیگر دادگستری شایسته که با دو رکن «در دسترس بودن دادگاه صالح برای دادخواهی و استقلال قضایی» (هاشمی، ۱۳۹۵: ۲۸۰) به دست می‌آید، بیانی دیگر از کارآمدی قضایی است و «تحقق عدالت قضایی را مستلزم امنیت قضایی عادلانه» دانسته‌اند. (بالوی و بیات؛ ۱۳۹۶: ۲۲۶)

امنیت قضایی، نبود تهدید برای حقوق فردی شهروندان و حقوق جمعی آنها است و هنگامی نمود دارد که میان این دو دسته از حقوق تراز برقرار شود. در میان همه نهادهای دولتی و حاکمیتی، مستقل‌ترین آنها، دادگاه‌ها هستند که دل در گرو فرشته عدالت و قلم بر پایه قانون دارند. از همین دریچه است که دادگاه‌ها به سان پناهگاه‌هایی‌اند که بدون روی آوردن به هیچ مصلحتی یا رخنه هیچ مقام یا نهادی، به داوری می‌پردازند و در این حال است که امنیت قضایی برقرار می‌شود. دلیل این امر پاسداشت طولی قانون اساسی، قانون‌های عادی سپس مقرره‌های دیگر است. در رأس این هرم، قانون اساسی است که پیمان‌نامه همه شهروندان

ایرانی است و در درون آن، در آغاز حقوق ملت یا حقوق شهروندان چهره می‌نماید سپس نوبت به حقوق دولت و نهادهای حاکمیتی می‌رسد. دادگاه‌ها با روی آوردن به اصول قانون اساسی همانند یک تراز رفتار می‌کنند تا نه دولت و حاکمیت به نام امنیت به سر حقوق و آزادی‌های شهروندان بکوبد و نه شهروندان را یارای آن باشد که به نام آزادی‌های خویش، حقوق جمعی و امنیت ملی را نادیده بگیرند. این همان رویکرد جداناپذیری آزادی‌های فردی و امنیت ملی است که در اصل نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده است.

برقراری عدالت که چهره‌ای فردی دارد و نظم همگانی که چهره‌ای جمعی، به راستی سنجیده پذیر نیست و هیچ نهاد یا مقامی نمی‌تواند از پیش بگوید که دادگاه چگونه باید تراز میان حقوق شهروندان و امنیت ملی باشد که در این حال پیش‌فرض‌های حاکمیتی بر بینش دادرس خواهد نشست؛ بلکه دادرس است که در رأس همه، بر درون مایه قانون‌ها چیره است و به جهت همین آگاهی از قانون‌ها به‌ویژه قانون اساسی، حرف‌شنوی از کسی ندارد و برای هر موضوع یا پرونده می‌تواند بر پایه همین سواد بالای قانونی و دلبستگی به دادگری به ترازمندی بکوشد.

همچنان‌که ترازمندی میان آزادی‌ها و امنیت ملی نمی‌تواند سنجه‌هایی از پیش تعیین‌شده برای دادرسان داشته باشد؛ سیاست‌های قضایی نیز برای آنها تنها چهره مشورتی دارد. به سخن دیگر، راه امنیت قضایی از درون دادگاه‌ها می‌گذرد نه از برون آنها. بر پایه قانون اساسی و چرایی داور در همه دوران‌ها و در همه نظام‌ها، هیچ مقام یا نهادی نمی‌تواند بر دادرس دادگاه اثر بگذارد یا بر وی دستوری دهد. در دستگاه قضایی نیز پیوند طولی و سلسله‌مراتبی در میان نیست؛ به همین جهت است که هیچ دادرس صادرکننده حکم به دادرس دیگر که وی نیز حکم صادر می‌کند، دستور نمی‌دهد؛ بلکه تنها آرای همدیگر را ارزیابی می‌کنند.

امنیت قضایی از سه جهت نسبی و سنجش آن دشوار است: نخست آنکه این مفهوم، بیشتر چهره روانی برای شهروندان دارد و در پرونده‌های قضایی که طرفین دادگاه در پی دادگری‌اند، در بیشتر مواقع نگاهی حسی و پیامدمحور به رسیدگی قضایی دارند؛ از این رو در بیشتر پرونده‌ها، رأی‌باخته حس می‌کند که دادگاه، بیدادگاه بوده است. دوم آنکه امنیت قضایی چهره پرونده‌ای دارد و در این میان، برخی دادگاه‌ها به‌درستی و بر پایه قانون رفتار می‌کنند ولی برخی دادگاه نیز، خواست‌دهندگان رشوه یا رخنه‌مقام‌ها یا کسان دارای نیرو را پذیرفته و خواسته

آنها را در رأی نمود می‌دهند یا اینکه از پایه به قانون و چارچوب داوری، آگاهی درست نداشته و به ناروا دستور یا حکم می‌دهند. بنابراین به شمار دادگاه می‌توان از امنیت قضایی سخن گفت و روشن نیست در این دو دستگی، در چه هنگام باید گفت امنیت قضایی برقرار است. سوم آنکه سیاست‌های اعلام شده دستگاه قضایی که گاه با بخشنامه‌ها یا گفته‌های رئیس دستگاه قضایی یا دیگر مقام‌های ارشد این دستگاه نمود می‌یابد، دستاویز استواری برای ارزش‌گذاری امنیت قضایی نیست؛ چرا که به جهت نبود زنجیره طولی در پیوند مقام‌ها در دستگاه قضایی، دادگاه‌ها بر پایه قانون سپس حق تفسیر در مقام تمیز حق که اصل ۷۳ قانون اساسی به آنها داده، رفتار می‌کنند و گاه میان دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های رئیس دستگاه قضا و عملکرد دادگاه‌ها همخوانی نیست. دلیل بنیادین نسبت امنیت قضایی، اختیاری است که دادگاه‌ها بر پایه قانون دارند که هم به آنها استقلال و صلاحیت قضایی داده و هم چهره موردی به ارزیابی امنیت قضایی شهروندان می‌دهد.

امنیت قضایی بیشتر بر پایه ارزیابی موردی و پرونده‌ای است، ولی در هر حال برجستگی و ارزش آن را کنار نمی‌زند؛ چرا که هم از جهت کمیت با همه شهروندان پیوند دارد و هم از جهت کیفیت همه نهادها و کسان را به زیر قانون و دادگری می‌کشد. هدف آن نیز در پشتیبانی از حقوق و آزادی‌های مقرر در قانون اساسی و قانون‌های عادی، پاسخگو کردن همه اشخاص و نهادها در برابر قانون و برخورد برابر با شهروندان، است. از همین رو، امنیت قضایی مهم‌ترین حوزه امنیتی داخلی است که طبق بند چهاردهم اصل سوم قانون اساسی، در زیر عنوان "امنیت قضایی عادلانه" به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین وظیفه‌های دولت جمهوری اسلامی ایران، پیش‌بینی شده است. تعبیر "امنیت قضایی عادلانه" به‌عنوان یکی از وظیفه‌های بنیادین دولت، با تعبیرهایی چون "تأمین حقوق همه‌جانبه"، "تساوی" و "پیروی از قانون اساسی" همراه شده است که نشان می‌دهد امنیت قضایی بر سه ویژگی استوار است: همگانی بودن، برابر بودن، قانونی بودن.

وظیفه‌دار امنیت قضایی، قوه قضاییه است. این وظیفه را می‌توان از صدر اصل ۱۵۶ قانون اساسی دانست؛ بر پایه این اصل، قوه قضاییه قوه ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت است. در ایران، قوه قضاییه به‌طور شورایی و انتخابی عمل نمی‌کند و سیاست‌هایش از نگرش رئیس قوه قضاییه پیروی می‌کند؛ از این رو

قانون اساسی تکلیف کرده که مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی و مدیر و مدبر برای دستگاه تعیین کند. عدل، آگاهی قضایی، مدیریت درست و تدبیر چهار ویژگی بنیادین رئیس قوه قضاییه نه برای مدیریت این دستگاه که برای قضاوت در این دستگاه است. از آنجا که رئیس دستگاه قضایی نیروی قضاوت دارد و در برخی احکام قطعی می تواند رسیدگی دوباره انجام دهد یا اینکه در برخی پرونده شایستگی احاله یا ستاندن پرونده از دادرس دارد؛ عدل و سواد قضایی رئیس قوه قضایی، برترین ویژگی برای آغاز قانونمندی و دادگری از رأس هرم قضاوت است.

ب: پیوند کارآمدی قضایی و امنیت ملی

نقش کارآمدی قضایی در کارآمدی امنیت ملی در گرو دانستن نقش دستگاه قضایی در یک حاکمیت سیاسی است. این کارآمدی در گرو بررسی سه سنجه در طول همدیگر است: معیار کارکرد درونی که به سازه های درونی دستگاه قضایی می پردازد. معیار کارکرد بیرونی که به برآوردن امنیت قضایی اشاره دارد و معیار کارکرد استثنایی که درباره واکنش به تهدیدهای امنیتی است.

نخستین معیار از دید بهداشت و امنیت درونی دستگاه قضایی است. طی گزارشی که معاونت راهبردی قوه قضاییه درباره مطلوبیتها و آسیبهای محاکم قضایی در اردیبهشت ۱۳۹۴ ارائه کرده است، آسیبهای دادرها و دادگاهها را در حوزه های گوناگون بررسی کرده که برجسته ترین آنها درباره استقلال قضایی است. در این گزارش به آسیبهای دادرها، دادگاههای بدوی و دادگاههای تجدیدنظر پرداخته شده ولی سخنی از آسیبهای دیوان عالی کشور به میان نیامده است. آسیبهای دادرها درباره استقلال قضایی عبارت اند از: سعی در اعمال نفوذ بر قضات توسط عوامل درون سازمانی و برون سازمانی در برخی زمینه ها، نقل و انتقال یا جابه جایی قضات پیش از اتمام رسیدگی به پرونده؛ تبعیض در برخورد با مجرمان وابسته به برخی از مجموعه های سیاسی؛ فقدان بررسی دقیق موارد طرح شکایت های انتظامی از قضات و سازکار پالایش دقیق شکایت های انتظامی؛ فقدان امنیت جسمانی و روانی قضات رسیدگی کننده به پرونده های مهم و قضات شاغل در مناطق مرزی کشور؛ سخت گیری بیش از

اندازه در امور شخصی و خارج از وظایف شغلی قضات و تأثیر نامطلوب آن بر استقلال فردی قضات؛ فقدان قوانین آیین دادرسی منسجم در خصوص جرایم قضات و فراهم بودن امکان تفاسیر متعدد از قوانین پراکنده؛ وجود نهادهای متعدد و موازی نظارت بر قضات و رسانه‌ای کردن تخلفات قضات.

آسیب‌های دادگاه‌های بدوی درباره استقلال قضایی افزون بر مسائل گفته شده همچنین گرایش سیاسی برخی از قضات دادگاه‌ها و فشار افراد ذی‌نفع بر قضات و احساس نبود امنیت شغلی آنان است. همه آسیب‌های پیش‌گفته برای دادرسی و دادگاه در نزد دادگاه‌های تجدیدنظر استان نیز به چشم می‌خورد. در این گزارش به آسیب‌های استقلال قضایی در دیوان‌های عالی کشور و عدالت اداری پرداخته نشده است، ولی چگونگی استقلال این دو دادگاه نیز از دادگاه‌های دیگر دور نیست.

دومین معیار درباره کارکرد بیرونی دستگاه قضا درباره پناهگاه بودن برای شهروندان و برآوردن نظم عمومی و عدالت برای آنان است. دستگاه قضا هم در رویکرد فقهی و هم در رویکرد فرمانروایان شایسته، به عنوان نهادی مستقل از قدرت سیاسی و در مقام پناهگاه همه شهروندان جدا از وابستگی مذهبی، نژادی، ملیت و مانند اینها بوده است؛ برای نمونه، «از عمده اصول نظم میرزا تقی‌خان این بود که حکومت به عنوان قدرت سیاسی، دخل و تصرفی در قضاوت امور حقوقی نکند خواه آن مقام قضایی، محضر شرع باشد خواه دیوان‌خانه عرفی.» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۰۹) عامل‌هایی چون انباشت بیش از اندازه پرونده‌ها (نزدیک به پانزده میلیون ورودی پرونده در هر سال)، تخصصی نبودن بیشتر دادگاه‌ها، نبود مصونیت و امنیت شغلی برای دادرسان، وجود دادگاه‌های اختصاصی، چندگانگی ضابطان دادگستری و موازی‌کاری آنها، فساد و رشوه‌ستانی، تأثیرپذیری از رسانه‌ها و نهادهای قدرت و مانند اینها از جمله زمینه‌های کاهش کارکرد بیرونی دستگاه قضا در ایران است که بر چشم داشت یا حس عدالت‌جویی شهروندان نیز تأثیر منفی گذاشته است. از دید برآوردهای جهانی، بر پایه گزارش گروه عدالت جهانی در سال ۲۰۱۷، در فهرست جهانی حاکمیت قانون، ایران رتبه هشتم را در میان ۱۱۳ کشور و نمره ۴۸ از ۱۰۰ را دارا شده است. در این گزارش، نمره ایران در شاخص‌های اصلی حاکمیت قانون به این شرح است: محدودیت‌های حکمرانی (۴۳)، پایین بودن اندازه فساد (۵۳)، دولت باز

(۳۷)، حقوق و آزادی های اساسی (۳۰)، نظم عمومی و امنیت (۷۳)، نظم اجرایی (۴۷)، عدالت مدنی (۵۲) و عدالت کیفری (۴۵). (worldjusticeproject, 2017: 92)

سومین معیار درباره کارکرد استثنایی دستگاه قضا است. کارکرد درونی و کارکرد بیرونی اگر به طور راستین نمود پیدا کنند، زمینه بروز تهدیدهای امنیتی درون سرزمینی پدید نمی آید؛ با این حال بروز تهدیدهای امنیتی درون سرزمینی از خاستگاه های اجتماعی و اقتصادی یا زمینه های دیگر، پیوند تنگاتنگ با یک دستگاه قضایی کارآمد و سالم ندارد و در هر حال در برخی زمینه ها ممکن است، چنین تهدیدهایی بروز کنند. در این هنگام، چالش بنیادین در ایران است که دستگاه قضایی کارکرد سومی می یابد یا باید بر اساس همان کارکردهای درونی و بیرونی رفتار کند؟ اگر دستگاه قضایی در برابر تهدیدهای امنیتی رخ داده، به طور عادی و بر پایه یک رویه ثابت رفتار کند، ممکن است تهدیدهای امنیتی از میان نروند و چه بسا به جهت نبود رویکرد قضایی سختگیرانه، زمینه دنباله یابی تهدیدهای امنیتی فراهم شود و اگر در چنین مواقعی به رویکرد استثنایی دستگاه قضایی مبنی بر سختگیری و واکنش باشتاب به تهدیدها باشیم در این حال نیز دستگاه قضایی نه تنها جانب امنیت دولت را گرفته که از بی طرفی و جانب داری هم زمان از حقوق شهروندان و حقوق دولت دور شده است.

نمونه روز درباره رویارویی دستگاه قضایی با تهدیدهای امنیتی، رویکرد این دستگاه در برابر فساد و اخلال اقتصادی است. برنامه قضایی برای رویارویی با فساد، هر چند بایستگی برای ضابطه مند کردن فعالیت های اقتصادی و مالی دارد ولی با سیاست های بخش قانونی و اجرایی هماهنگ نیست. در حالی که بخش قانونی و اجرایی در راستای رویارویی با فساد و به روش عادی رفتار می کند؛ بخش قضایی در راستای رویارویی با مفسد و به شیوه استثنایی عمل می کند. در این میان، به جای آنکه رویارویی با فساد و مفسد هماهنگ باشد تنها رویارویی با مفسد پیگیری می شود؛ از این رو، تدبیرهای قضایی برای شناساندن مفسدان در یک فساد سیستماتیک نه تنها کارآمد نیست که گاهی پیامدهای منفی آن بیشتر است. به همین دلیل باید دستگاه قضایی تنها به رویکرد کیفری و سختگیری در برابر فساد کوشا نباشد؛ بلکه باید همه نهادهای حاکمیتی و از جمله خود مقام ها و نهادهای قضایی را در آغاز به شفاف سازی، پاسخگومودن و پیگیری چگونگی سیاست های مالی و اقتصادی با همه توانایی های قضایی

و ادارا کند سپس به پیگرد کیفری بکوشد. این همان چشم اسفندیار سیاست قضایی کنونی است که واپسین گام را به عنوان نخستین گام برگزیده و درخواست نامه رئیس دستگاه قضا نیز از همین دریچه تأثیرگذار نخواهد بود.

در نیمه دوم تابستان ۹۷، درخواست نامه رئیس دستگاه قضا برای برخورد با مفسدان به پدید آوردن ساختاری انجامید که بخش‌هایی از آن وابستگی با نادیده گرفتن قانون‌های عادی و حتی قانون اساسی دارد. در بند ۹ این درخواست نامه، برای برخورد با مفسدان اقتصادی درخواست شده که در تمامی زمینه‌ها رسیدگی به جرایم مذکور در صورت وجود دلایل کافی به تشخیص دادسرا یا دادگاه حسب مورد قرار بازداشت موقت تا ختم رسیدگی و صدور حکم قطعی صادر می‌شود. چنین رویکردی البته در عمل و بر خلاف قانون به پرشماری دیده می‌شود ولی رسمیت بخشیدن به قرار بازداشت موقت به تشخیص دادسرا یا دادگاه و بلندمدت کردن آن می‌تواند به عنوان کیفری دوبرابر برای متهم باشد؛ به‌ویژه آنکه رسیدگی به برخی پرونده‌های کلان بزه اقتصادی ممکن است چندین سال به درازا بیانجامد و بازداشت موقت نیز به درازا بکشد. خطرناک‌تر از این، این مقرر است که قرار گرفته‌شده، قابل اعتراض در مراجع دیگر نخواهد بود و هرگونه تغییری در قرار توسط دادگاه رسیدگی کننده صورت می‌پذیرد. این رویکرد، برتری بخشی بی چون و چرای دادگاه انقلاب بر دادگاه‌های عالی تر، یعنی دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور است و با هیچ رویکردی توجیه‌پذیر نیست. جدا از این، قطعیت احکام در غیر موضوع اعدام، دادن صلاحیت گسترده به دادگاه انقلاب است که صلاحیتش استثنایی است و نیز پوشیده و نارسا بودن تعبیرهای فساد اقتصادی یا افساد فی الارض در قانون که باز می‌تواند به‌طور گسترده به داوری شخصی و سلیقه‌ای بیانجامد.

باید گفت که در درخواست نامه رئیس قوه قضاییه از تعبیر "جنگ اقتصادی" بهره گرفته شده، ولی سیاست جدید حتی با بستر جنگ اقتصادی نیز توجیه‌پذیر نیست. جدا از اینکه این نامه می‌تواند به‌طور یک‌سویه بخشی از فعالان اقتصادی و نیز ناظران یا مسئولان اجرایی اقتصادی را در فعالیت‌های خود پرگمان کند، بخش بزرگی از متصدیان اقتصادی در دستگاه حاکمیتی به‌ویژه نهادهای نظامی را از رسیدگی کیفری دور نگه می‌دارد. بنابراین وارونه قانون که رویکردی برابر و فراگیر دارد؛ این نامه می‌تواند به عدالتی نارسا بیانجامد. از سوی دیگر،

مقرره‌های این درخواست، در پی آن است که در بحران اقتصادی یا به تعبیر نامه، " جنگ اقتصادی" به صورت قاطع و با شتاب بتواند وضعیت نابهنجار اقتصادی کنونی را کنترل کند ولی رویکرد راهبردی شایسته آن است که نباید تعبیرهای روزنامه‌ای مانند " جنگ اقتصادی" به سیاست‌های قضایی راه یابد تا چارچوب‌های بنیادگرفته از سوی قانون اساسی و قانون عادی را کم‌رنگ نماید.

ج: کارآمدی قضایی در میانه قانون و رویه

در نظام حقوقی ایران، عمر قانون‌ها به‌ویژه عمر قانون‌های کیفری از دوران قضاوت یک دادرس کمتر شده است. قانون‌های آزمایشی در حوزه کیفری سبب شده که دستگاه قضایی در برابر قانونگذاری که هنوز به رسم آزمایش و خطا گام برمی‌دارد، باور قانون‌گرایی نداشته باشد. قانونگذاری‌های آزمایشی در امور کیفری، سبب نوآوری‌های گوناگونی شده که هرچند بسیاری از این نوآوری‌های قانونی می‌تواند به‌خودی‌خود آزموده‌کشورهای دیگر باشند ولی از دید دادرسان، به آسانی پذیرفته نمی‌شوند. جدا از اینکه قانونگذاری‌های آزمایشی، بدون کارشناسی بایسته و بدون ریزبینی و نکته‌سنجی سبب شده تا دادرسان بهتر بتوانند نافرمانی از قانون را توجیه کنند ولی به‌طور کلی بخشی از نوآوری‌های قانونی گویی بیرون از بایسته‌های فرهنگی و اجتماعی است و در چنین مواقعی، دادرسان سنت‌گرایی را بر نوگرایی برتری می‌دهند. در دنباله برای نمونه به سه موضوع برجسته‌ای که قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ پیش‌بینی کرده و رویه قضایی به آنان واکنشی نشان نداده است، بررسی می‌شود:

۱. مسئولیت کیفری دولت

ارکان مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی مبتنی بر ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و ماده ۱۹ قانون جرایم رایانه‌ای (ماده ۷۴۷ بخش تعزیرات) است. طبق ماده ۱۴۳ در مسئولیت کیفری، اصل بر مسئولیت شخص حقیقی است و شخص حقوقی در صورتی دارای مسئولیت کیفری است که نماینده قانونی شخص حقوقی به نام یا در راستای منافع آن، مرتکب جرمی شود. مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی مانع مسئولیت اشخاص حقیقی مرتکب جرم نیست. بر

پایه تبصره ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی، مجازات موضوع این ماده (مجازات های اشخاص حقوقی)، در خصوص اشخاص حقوقی دولتی یا عمومی غیردولتی در مسائلی که اعمال حاکمیت می کنند، اعمال نمی شود. این تبصره یکی از دگرگونی های بنیادین قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ است که حتی در دیگر کشورها نیز جای پای ندارد. در متن لایحه قانون مجازات اسلامی، به روشنی پیش بینی شده بود که نهادهای دولتی و عمومی غیردولتی مسئولیت کیفری ندارند ولی یکی از خرده های شورای نگهبان به لایحه، همین مقرره بوده از این جهت که مسئول کیفری ندانستن نهادهای دولتی و عمومی غیردولتی برخلاف اصل برابری عموم در برابر قانون است. بنابراین مجلس شورای اسلامی به ناگزیر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی را در غیرمسائلی که اعمال حاکمیت می کنند، پذیرفت. با این حال، تبصره ماده ۲۰ این چالش را نیز به میان می آورد که قانونگذار خواسته مسئولیت کیفری دولت و نهادهای عمومی غیردولتی را به رسمیت بشناسد و تنها در بخش اعمال مجازات ها است که دولت و نهادهای عمومی غیردولتی در امور حاکمیتی از کیفر معاف می شوند. چنین پنداری، یک گام بلند برای مسئول شناختن نهادهای حاکمیتی در ایران است که رویگردانی رویه قضایی از آن از همان آغاز روشن بود.

درباره مستثنی شدن دولت از بار مسئولیت کیفری گفته شده که «نه معقول و نه پذیرفتنی است که دولت خود را تعقیب و مجازات کند. به علاوه یکی از مجازات های اشخاص حقوقی، انحلال است که اعمال آن با فلسفه استمرار حاکمیت دولت مغایر است. مجازات های دیگری از قبیل تعطیل موقت مؤسسه یا ممنوعیت از انجام مستقیم یا غیرمستقیم یک یا چند فعالیت حرفه ای یا مراقبت قضایی شخص حقوقی، با طبع و وظیفه خطیر دولت و مؤسسات عمومی، نه تنها سازگاری ندارد؛ بلکه با اعمال حاکمیت دولت در تضاد است.» (فرج اللهی، ۱۳۸۹، ۴۷۱) باور ناروا در این میان این است که مسئولیت سازمان ها و شرکت های دولتی به حساب پیکره دولت در مقام یک کل گذاشته می شود در حالی که مسئول شناختن شرکت یا نهاد دولتی پیوندی با مسئول بودن کل دولت ندارد. با این حال، قانونگذاری یک امر حاکمیتی بوده و در دست دولت است که از این حیث کمتر دولتی در پی مسئول دانستن خود از جهت کیفری بر می آید؛ برای نمونه طبق ماده ۱۲۱-۲ قانون مجازات فرانسه، دولت از داشتن مسئولیت کیفری

مستثنی شده است. طبق تبصره ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، مجازات موضوع این ماده، در خصوص اشخاص حقوقی دولتی یا عمومی غیردولتی در مسائلی که اعمال حاکمیت می‌کنند، اعمال نمی‌شود. در قانون تعبیر "اعمال حاکمیت (به کسر الف)" تعریف نشده ولی می‌توان گفت اعمال حاکمیتی (به فتح الف) اعمالی اند که در انجام آنها فقط در دست دولت است و اشخاص حقوقی دیگر و نیز اشخاص حقیقی طبق قانون نمی‌توانند متصدی آن امور باشند مگر به اجازه دولت و به موجب قانون ولی اعمال تصدی ناظر به پرداختن به امور یا فعالیت‌هایی است که اشخاص حقیقی و حقوقی نیز به انجام آن مبادرت می‌ورزند مانند معاملات.

مسئولیت کیفری برای نهادهای دولتی و عمومی غیردولتی، پیشنهاد ضمنی شورای نگهبان است و نه مجلس شورای اسلامی و نه رویه قضایی در این زمینه گرایشی به مسئول کیفری دانستن این نهادها ندارند؛ همچنان‌که با گذشت بیش از پنج سال از قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ (که از بهار ۹۷ از قانون آزمایشی به قانون دائمی تبدیل شده است.) حتی یک نمونه پرونده اتهامی در بزه‌های تعزیری بر ضد دولت به کیفرخواست نیانجامیده تا چه برسد که در این زمینه سراغ رأی دادگاه گرفت. در بسیاری از پرونده‌ها، نهادهای دولتی یا عمومی غیردولتی به پرداخت دیه محکوم می‌شوند، ولی باید دانست که بر پایه ماده ۱۴۰ قانون مجازات اسلامی، پرداخت دیه نیاز به مسئولیت کیفری ندارد و اشخاص حقوقی دولتی و عمومی غیردولتی در این راستا از در جبران خسارت به پرداخت دیه می‌کوشند و نه از در مسئولیت کیفری.

۲. مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری

مسئولیت ناشی از فعل غیر، کمتر از دو دهه در نظام کیفری کامن لا مطرح شده و از همین نظام وارد قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ شده است. بنابراین وارداتی بودن مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری از دو جهت است: یکی اینکه از نظام مسئولیت مدنی وارد نظام مسئولیت جزایی و دیگر اینکه از نظام حقوقی کامن لا وارد نظام حقوقی ایران شده است.

در ایران تا پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، مسئولیت ناشی از فعل غیر به صورت مصداقی مطرح بوده است؛ ولی این قانون به یکباره، هم به صورت معیاری به آن

پرداخته و هم با تعبیر "مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری" به قرینه ماده ۱۴۰ درباره شرایط مسئولیت کیفری، این نهاد را به طور فراگیر، کیفری کرده و دیه را از محدوده آن بیرون کرده است. مسئول کیفری به علت رفتار دیگری جدا از پرداخت دیه، مشمول مجازات‌های تعزیری است. پس رویکرد مصداقی نگاه معقولی به این نهاد است، ولی جایگاه قانونی ندارد و باید از دریچه رویکرد معیاری به نهاد مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری در نظام حقوقی ایران پرداخت.

رویکرد معیاری، یعنی با دو معیار "پذیرش مسئولیت قانونی اعمال دیگری" و "تقصیر منجر به نتیجه رفتار دیگری" اولی نگاهی نوعی و پیشینی و دومی نگاهی موردی و پسینی به مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری دارد. با این حال این رویکرد کاملاً مبهم و گاه با بن‌بست مواجه است؛ برای نمونه غیر از اطفال و مجانین که این دو دسته مسئولیت کیفری ندارند، هیچ مصداق قانونی نمی‌توان یافت که در آن قید شده باشد، کسی مسئول اعمال دیگری است. درباره معیار دوم نیز مرزی میان تسبیب تقصیری و تقصیر منجر به نتیجه رفتار دیگری وجود ندارد. به همین دلیل باید رویکرد تلفیقی را در نظر داشت که ضمن توجه به رویکرد مصداقی که در نظام کیفری کامن‌لا و نیز نظام مسئولیت مدنی لحاظ می‌شود، رویکرد معیاری نیز که با ماده ۱۴۲ قانون مجازات اسلامی منطبق است، نیز مدنظر باشد.

رویکرد تلفیقی، راهکار منطقی و قانونی درک و اعمال مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری به‌ویژه در نظام قضایی ایران است. بر اساس این رویکرد، اصل بر این است که مسئولیت به علت رفتار دیگری در پرونده اعمال نمی‌شود مگر اینکه سه ضلع مثلث اعمال آن موجود باشد. اول اینکه، دو معیار پیش‌بینی شده در ماده ۱۴۲ به‌عنوان معیار قانونی لحاظ شود. دوم اینکه، یکی این دو معیار بر مصداق قانونی تطبیق داده شود. پس لازم است که مصداق قانونی که همان مواد قانونی است مقررره‌ای داشته باشد که با دو معیار ماده ۱۴۲ انطباق پذیر باشد. سوم اینکه، در قبال ارتکاب جرم که پرونده قضایی تشکیل شده است، توسل به مصداق و معیار قانونی معنادار باشد وگرنه چون نهاد مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری یک استثنا تلقی می‌شود، اگر نهادهای دیگر مانند تسبیب قابل تطبیق با پرونده باشد، نوبت به نهاد استثنایی نمی‌رسد. پس دو ضلع از این مثلث قانونی، یعنی معیار و مصداق قانونی و یک ضلع قضایی، یعنی مصداق یا پرونده

قضایی است. با لحاظ این سه ضلع در رویکرد تلفیقی، نظم لازم در رویه قضایی ایران در قبال پرونده‌های مرتبط با مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری برقرار خواهد شد.

با بررسی آرای صادره از دادگاه تجدیدنظر استان تهران از نیمه دوم سال ۱۳۹۲ تا پایان ۱۳۹۶، حتی یک نمونه استناد به ماده ۱۴۲ قانون مجازات اسلامی (ق.م.ا) دیده نمی‌شود. مشهورترین آن، پرونده‌های مرتبط با کارگر و کارفرما است که آرای صادره همچنان بر پایه قاعده تسبیب یا اجتماع سبب و مباشر و مسئولیت کیفری درصدی (به میزان تأثیر) است. رویکردهای حقوقی نیز ممکن است بستری برای پراکنده رویه قضایی باشد؛ زیرا جایگاه ماده ۱۴۲ ق.م.ا هنوز از جهت ادبیات حقوقی جهت دار نشده است؛ برای نمونه گفته شده که «رویکردی که قانونگذار ایران در ماده ۱۴۲ ق.م.ا در پیش گرفته است اساساً یک مسئولیت کیفری فعل غیر نیست و نمی‌توان آن را در این قلمرو قرار داد. برعکس، حکم ماده ۱۳۰ همین قانون (سردستگی جرم سازمان یافته) یک مسئولیت کیفری ناشی از عمل دیگری است بدون اینکه با شرایط مد نظر قانونگذار در ماده ۱۴۲ مطابقت داده باشد.» (جعفری، ۱۳۹۶: ۱۹۶) یا با آنکه در قسمت دوم ماده ۱۴۲ ق.م.ا به تقصیر به عنوان شرط مسئولیت نیابتی اشاره شده است، ولی غالباً این نوع مسئولیت در رویکرد دانشگاهی فعلی به تبعیت از منابع حقوق کامن‌لا با «مسئولیت کیفری مبتنی بر خطر به عنوان شکل توسعه یافته مسئولیت مدنی» (رنجبر، ۱۳۹۳: ۱۴۰) یا بدون توجه به رکن روانی مبنی بر اینکه که مسئولیت نیابتی معطوف به عنصر مادی جرم و تعیین مسئولیت است و در مقابل مسئولیت بدون تقصیر ناظر به عنصر روانی جرم» (عبداللهی، ۱۳۹۳: ۱۵۲) یاد می‌شود یا اینکه با تطبیق با حقوق اسلامی، «عاقله به عنوان مسئول کیفری ناشی از فعل غیر یاد می‌شود.» (محمدی، ۱۳۹۵: ۱۸۰) این نگاه‌های متفاوت درباره مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری می‌تواند در رویه قضایی تأثیرگذار باشد و جایگاه واقعی آن را مبهم کند.

مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری یکی از بهترین نهادهای حقوق کامن‌لا برای مهار قدرت یابی کارفرمایان، پیمانکاران عمده و تصمیم‌گیران شرکت‌های بازرگانی بزرگ است تا به جهت آن، عاملان و کارفرمایان که ظاهر رفتار بزه را انجام می‌دهند در برابر نظام عدالت کیفری قرار نگیرند. همین نهاد به طور گسترده می‌تواند سبب مسئولیت کیفری مدیران دولتی شود و

از این رو، نهاد شایسته‌ای برای کنترل آنها است ولی شگفت آنکه این نهاد به طور بنیادین از سوی دستگاه قضایی پذیرفته نشده است. شاید اگر بدانیم که این نهاد خود با برخی نهادهای کیفری و فقهی تعارض دارد و نیز رویکرد حقوق دانان در این زمینه نیز بسیار پراکنده و ناروشن است؛ بسی رویه قضایی حق داشته است که این نهاد را نپذیرد و به سنت‌گرایی خویش ادامه دهد. با این حال نهاد مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری به عنوان یکی از برجسته‌ترین نهادهای کیفری مهار قدرت تصمیم‌گیران و کارفرمایانی که از نیروی خود برای بزه عمدی یا غیرعمدی بهره می‌گیرند در این گیرودار سنت‌گرایی، راهی برای درون‌شدن به نظام حقوقی ایران نمی‌یابند.

۳. مسئولیت کیفری تارک فعل در جنایت

یکی از مقرره‌هایی نوین که می‌تواند شهروندان ایرانی را به طور فراگیر درگیر دادگاه کند؛ جنایت ترک فعلی است. مسئول کیفری دانستن کسی که به جهت ترک فعل، جنایت عمدی یا غیرعمدی به وی نسبت داده می‌شود؛ یکی از موضوعات برجسته‌ای است که رویه قضایی در برابر قانون ایستادگی کرده است. دو ماده ۱۴۲ و ماده ۲۹۵ ق.م.ا که برای نخست بار در قانون پیش بینی شده‌اند و هر دو با کودکان پیوند تنگاتنگ دارند؛ جایگاهی در رویه قضایی پنج سال نخست اجرای قانون پیش‌گفته نیافته‌اند، درحالی‌که در نگاه نخست، این دو ماده بر مصداق‌های فراوان بار می‌شوند. ماده ۱۴۲ یکی از سنجه‌های مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری را پذیرش قانونی مسئولیت اعمال دیگری می‌داند که چالشی بس بزرگ درباره مصداق‌های این معیار هست ولی با رویکرد تطبیقی، قانونی و سنتی، یکی از مصداق‌های آن، مسئولیت والدین در برابر بزه‌های ارتكابی کودکانشان است. ماده ۲۹۵ در برابر ماده ۱۴۲ جای دارد و به بزه دیدگی جانی و بدنی کسانی می‌پردازد که نیاز به نگهداری دارند و یکی از مصداق‌های برجسته‌ای که در این راستا آورده می‌شود؛ باز کودکان است. با این حال نه تنها رویه قضایی برای این دو ماده بنیاد نگرفته است تا بدانیم نگاه جریان‌محور دادرسان به دو مقرره پیش‌گفته و به‌طور ویژه ماده ۲۹۵ چیست؛ بلکه حتی پرونده‌های انگشت‌شماری در این راستا با این دو ماده سازگاری داده می‌شود و نبود استعلام‌های قضایی از اداره حقوقی قوه قضاییه درباره این

دو ماده پوشیده و چالش‌برانگیز در کنار شمار فراوان پرسش‌هایی که از موضوع‌های دیگر از این اداره می‌شود؛ خود گواه بر این است که دادرسان و رویه قضایی گرایشی به کنار آمدن با این دو ماده ندارد. بدین حال چرا قانون از رویه بدین‌سان دور است؟

می‌توان سه دلیل برای بی‌پروایی رویه قضایی به ماده ۲۹۵ و به‌طور ویژه درباره وظیفه خاص انگاشتن نگهداری والدین از فرزندان آورد: نخست، هر مقرر به‌طور معمول نیاز به زمان دارد تا در رویه قضایی استوار شود. پیش‌بینی ترک فعل در همه گونه‌های جنایت و از این فراتر چشم‌داشت از دادرسان بر اینکه والدین را در برابر آسیب‌های وارده به فرزندان، جانی بشمارند، از نوآوری‌های قانون ۱۳۹۲ است و روشن است که چنین رویکرد قانونی نو، نمی‌تواند به‌زودی در رویه قضایی راهی بیابد. به‌ویژه آنکه باید دانست میان پرونده قضایی و رویه قضایی این فرق هست که در اولی، بررسی و دیده‌بانی موردبه‌مورد مطرح است ولی در دومی نگرش گروهی به آرای قضایی سپس شناسایی جریان آنها. بنابراین جریان‌شناسی پرونده‌های قضایی هم از جهت زمانی و هم از دید شمار پرونده‌ها یا مکان و زمان آنها بایسته‌هایی دارد که نمی‌توان چشم‌داشت که باید به این زودی رویه قضایی درباره ماده ۲۹۵ شکل می‌گرفت. دوم اینکه، رویه قضایی بر پایه خواست دادرسان و گرایش آنها به موضوعی ضروری از دید اجتماعی استوار می‌شود. اینکه والدین در برابر آسیب‌های وارده به فرزندان، جانی به شمار بروند، نه نیاز اجتماعی است و نه با فرهنگ والدین‌محور جامعه ایرانی همخوانی دارد. در این میان، دادرسان خود بخشی از همین والدین‌اند که اگر نیک به ماده ۲۹۵ بنگرند خود نیز در رسته جانیمان جای می‌گیرند و این خود بازدارنده‌ای برای جانی‌شمردن والدین است. سوم اینکه، نگرش اخلاقی، اجتماعی و حتی مذهبی به ترک فعل همچنان ناروشن و شکننده است. ترک فعل چنان‌که از عنوانش پیداست بسی از ظاهر محوری و عینیت‌گرایی که فعل‌نماد آن است، دور است و وارونه آن، بر باطن محوری و ذهنیت‌گرایی استوار است. از این رو، ترک فعل هنگامی در درون گزاره‌های اخلاقی جای می‌گیرد که با قصد بد رهبری شود. جنبه باطن محوری ترک فعل سبب می‌شود که به‌طور کلی در بزه‌های عمدی چهره سرزنش‌پذیری داشته باشد و در بزه‌های غیرعمدی، مگر درباره کسانی که بر پایه شغل یا جایگاه حساس، ترک وظیفه از آنها به استناد تقصیر هم پذیرفتنی نیست، نه به جهت مبانی

اخلاقی که به جهت خاستگاه‌های اجتماعی، ترک فعل برای شکل دهی به رفتار بزه، چندان نیرومند و توجیه‌پذیر نیست.

د. بایسته‌های کارآمدی قضایی در پیوند قانون و رویه

کارآمدی قضایی در ایران در جایگاه کنونی امنیت ملی، برجسته‌ترین دستاویز برای کارآمدسازی امنیت ملی و پیرو آن نظام جمهوری اسلامی است. بی‌گمان برای پیکار با فساد اداری و مالی نظام‌مند و گسترده، برطرف‌سازی مدیریت‌های ناکارآمد و جابه‌جایی آن شایسته‌سالاری، زدودن تبعیض و موازی‌کاری در حوزه اختیارها و تصمیم‌های خرد و کلان و از همه فراتر، ضابطه‌مندسازی اندازه پاسخگویی هر مقام و نهاد در برابر اندازه اختیار و قدرت آنکه هم‌اکنون برجسته‌ترین، تهدیدها و آسیب‌های کلان امنیت ملی ایران‌اند، تنها باید دستگاه قضایی کارآمد در میان باشد. برپایه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هرم کارآمدی بر پایه این سه گوشه (ضلع) بنیاد می‌گیرد که در هر سه گوشه، نقش قوه قضاییه به برجستگی دیده می‌شود: نخست، برابری همگان در برابر قانون. برپایه قانون اساسی همه نهادها و مقام‌ها و به‌طور ویژه و تصریح شده در اصل یک‌صد و هفتم مقام رهبری در برابر قوانین یکسان‌اند. تعبیر "قوانین" در این اصل به خوبی گویا است که رهبر و همه شهروندان و نهادها در برابر قانون اساسی و قانون‌های عادی تصویب شده از سوی مجلس شورای اسلامی برابر‌اند و هیچ استثناء و مصونیتی برای هیچ‌کسی در کار نیست. با آنکه رئیس دستگاه قضا از سوی رهبر تعیین می‌شود و این گمان هست که دستگاه قضایی نمی‌تواند در برابر مقام رهبری و نهادی زیر آن از اصل برابری پیروی کند، ولی در پاسخ باید گفت این گمان هنگامی است که در دستگاه قضایی همانند قوه مجریه، پیوند سلسله‌مراتبی در میان باشد؛ در حالی که در دستگاه قضایی، همه دادرسان دارای استقلال و مصونیت شغلی‌اند و هیچ مقامی را یارای دستور دادن یا به زیرکشیدن دادرسان نیست. گوشه دوم، تراز میان امنیت ملی و آزادی‌های فردی است. بر پایه قانون اساسی، نه امنیت ملی و مصلحت نظام سیاسی بر آزادی‌های فردی برتری دارد و نه آزادی‌های فردی دستاویزی برای نادیده گرفتن امنیت ملی خواهد بود. تشخیص این تفکیک‌ناپذیری و برتری نیافتن یکی بر آن دیگری در گام قانونگذاری با شورای نگهبان است و در عمل و در پیکره‌رخدادهای

پرونده‌های بیرونی بر گردن دستگاه قضایی است. اگر شورای نگهبان به هر توجیهی جانب حکومت و امنیت ملی را در قانونگذاری روا بدارد باز این دستگاه قضایی و دادرسانند که باید بر پایه اصل نهم قانون اساسی، ترازمندی امنیت ملی و آزادی‌های فردی را روا بدانند. پافشاری بر "پاسداری از حقوق مردم" در مقدمه قانون اساسی و اشاره به "خط حرکت اسلامی" برای دستگاه قضایی به ویژه با رویکرد قضاوت در صدر اسلام در راستای برابردانستن حاکم در برابر شهروند عادی و دارا در برابر ندار به همین گوشه از هرم کارآمدی دستگاه قضایی می‌پردازد. گوشه سوم، پاسداری هم‌زمان از عدالت و نظم عمومی که اصل یکصد و پنجاه و ششم حتی به حقوق فردی و اجتماعی و عدالت، پافشاری بیشتری دارد. بود عدالت که چهره فردی دارد و نظم عمومی که جنبه همگانی دارد سبب می‌شود تا بر پایه اصل یکصد و پنجاه و شش، "حقوق عامه احیا شود و عدل و آزادی‌های مشروع" گسترش یابد، "حسن اجرای قوانین" پایندان شود و مجرمان بدون روی آوردن به جایگاه آنها به طور برابر "تعقیب" سپس "تعزیر" شوند یا بر حسب مورد "حدود نسبت به آنها اجرا شود." و حتی پیش تر از آن "اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم" در نگاه باشد. همه اینها به طور پرننگ به برقراری عدالت (هم از دید معنوی در مقام بود حس عدالت در نزد شهروندان و هم از دید واقعی در مقام تحقق دادگری در پرونده‌ها) و نظم همگانی می‌انجامد.

برپایه سه گوشه هرم کارآمدی دستگاه قضایی به بایسته‌های مرتبط با هر یک از این سه پرداخته می‌شود:

۱. پاسخگویی همگانی

با آغاز سده بیست و یکم، تلاشی فراگیر برای پاسخگو کردن قوه قانونگذاری به‌عنوان صدر هرم حاکمیت شده است تا هیچ نهاد و مقامی از این پس نتواند خود را در برابر قوه قضاییه پاسخگو نداند. قانونگذاری تا پایان سده بیستم، هم در باورها ستوده و هم در رویه‌ها پاس داشته شده است. رویکردهای فلسفی و حقوقی نیز درباره قانونگذار پروا کرده و هیچگاه تیغ مسئولیت مدنی و کیفری را به سمت وی نبرده است. دیدگاه‌هایی مانند «بایسته‌های حاکمیت که قانونگذاری نخستین و برجسته‌ترین جلوه آن است (از جهت اینکه در امور حاکمیتی مسئولیت

کیفری و مدنی بنیاد نمی‌گیرد). بایسته‌های جدامندی قوای سه‌گانه (از این جهت که محکوم کردن قانونگذار، دست‌اندازی دستگاه قضایی بر دستگاه قانونگذاری است)، طبیعت کار قانونگذاری (به این معنا که قانونگذاری به خودی خود سبب زیان یا انجام بزه نمی‌شود و پیوند علیت برقرار نیست)، بایسته‌های اقتصادی (به این معنا که مسئولیت مدنی یا کیفری قانونگذار سبب بار کلان بودجه‌ای در این راستا و فلج‌شدن فعالیت عادی قانونگذار می‌شود) و صلاحیت فراگیر قانونگذار در قانونگذاری (بدین معنا که قانونگذار به طور نامحدود و فراگیر می‌تواند در همه زمینه‌ها قانونگذاری کند).» (Popelier, 2001, 71) برای همه کشورها و نظام‌های حقوقی این جایگاه استوار را پدید آورده است که فرّه مندی قانونگذار نباید به پاسخگویی وی بیانجامد ولی آیا می‌توان نهاد یا شخصی را پاسخگو ندانست و از وی همه چیزهای بایسته و نیک را چشم داشت؟

در آغاز سده بیست و یکم، مسئولیت مدنی دولت سپس طرح مسئولیت دولت در برابر "بزه دولتی" در رویکردهای دانشگاهی زمینه بایسته برای پیش کشیدن مسئولیت قانونگذار در برابر قانون‌هایش را فراهم کرد. تا پیش از آن، «زیان‌هایی که دولت به جامعه یا شهروندان می‌رساند هرچند علت زیان انجام بزه باشد در بررسی‌های دانشگاهی، موضوعی در روابط بین‌الملل است نه یک پدیده جرم‌شناختی تا اینکه به تازگی و نزدیک به یک دهه، پدیده بزه دولتی پیش‌کشیده شد.» (Friedrichs, 2015, 44)

در مسئولیت مدنی، با آنکه در رویکرد آلمانی و رویکرد بسیاری از کشورهای دیگر، «دادگاه قانون اساسی فدرال با نقض قانون مغایر با قانون اساسی فدرال، قانونگذاری بد را دور می‌کند و باوری به مسئولیت قانونگذار ندارد.» ولی در برابر رویکرد بلژیکی از سال ۲۰۰۶، دیوان تمیز در پرونده‌ای با این استدلال که «قانونگذار بخشی از دولت است، همانند شهروندان در زیر قانون اساسی قرار دارد و خود موضوع حاکمیت قانون و مقرره‌های قانونی است.» (Popelier, 2001, 81) رأی به محکومیت قانونگذار از جهت مسئولیت مدنی داده است. به‌ویژه آنکه قانونگذار، نهاد پیاده‌کننده خواسته‌های یک دولت است که بسته به بایسته‌های زمانی و مکانی همانند یک انسان رفتار می‌کند و در این میان همچون شهروندان می‌تواند به خطا زانی برساند یا حتی با آگاهی رفتاری کند که پیش از آن با کیفر بازداشت شده است. در

ایالات متحده آمریکا، قانونگذار کیفری پیرو سیاست‌های کیفری رفتار می‌کرده است؛ چندان‌که در سده بیستم، هر رئیس‌جمهوری از قانونگذاری برای پیکار با پدیده بزهکاری ویژه به کار گرفته بود که با سیاست‌های وی همخوانی داشت مانند «مورد ناچیز رویارویی با بزهکاری نوجوانان در زمان آیزنهاور، مورد سرکوبگرانه در رویارویی با بزهکاری سازمان‌یافته در زمان کندی، نگاه بدوی‌گونه در رویارویی با شکار غیرقانونی در زمان ریگان، مورد فاجعه بار در رویارویی با دشمنان سیاسی در زمان نیکسون و به همین شیوه در زمان بوش پدر و کلینتون. بنابراین مگر در زمان جنگ بین‌المللی، دولتی در آمریکا نبوده که به جنگ پدیده‌ای ویژه از بزه برنخاسته و در این راستا قانونگذاری را به کار نگرفته است.» (Nourse, 2004, 929) این نگاه به قانونگذار سبب شده است تا در رویکردهای نو، "قانونگذار" تعبیری روبه‌نابودی باشد. آنچه هست، شماری نمایندگان که در زمینه قانونگذاری می‌کوشند و هم خود آنها و هم دستگاه قانونگذاری در زیر اصل‌های قانون اساسی جای دارد و همانند همه شهروندان باید در برابر قانون‌هایشان پاسخگو باشند. بنابراین باید تعبیر "قانونگذار" که بیانی از خرد کامل و مقامی باشکوه است، جای خود را به تعبیرهای دیگری دهد که راستی امر را نشان دهد.

نظارت بر قانونگذاری‌ها و مقرر نویسی‌ها یکی از راهکارهای بنیادین کارآمدی قوه قضایی در رویارویی با قانون‌ها یا مقرره‌های خلاف قانون اساسی است. این ویژگی می‌تواند به پاسخگویی نهادهای قانونگذار و مجری بیانجامد تا بر پایه آن، قانونگذار نتواند هر قانون خلاف قانون اساسی را بگذارد یا دولت نتواند هر مصوبه‌ای را برای اجرا وضع کند. این وضعیت برای همه نهادهای لشکری و کشوری نیز راست خواهد بود و در هر حال همه نهادهای حاکمیتی و همه مقام‌ها هیچ قانون یا مصوبه‌ای نمی‌توانند بگذارند مگر اینکه این نگرانی را داشته باشند که دادرسان با دستاویز قانون اساسی در برابر آن خواهند ایستاد.

۲. تراز امنیت ملی و آزادی‌های فردی

همه آنچه قانون اساسی در دفاع از آزادی‌های فردی گفته به نظر همسنگ اصولی است که از استقلال و امنیت ملی سخن گفته‌اند با این جدایی که امنیت ملی پاسبانان شناخته شده‌ای دارد، اما آزادی‌های فردی چنین پشتیبانی به‌طور ویژه ندارد.

در حالت عادی نمی‌توان آزادی‌ها را مگر به شیوه‌هایی که قانون اساسی پیش‌بینی کرده، محدود کرد. این شیوه‌ها در مجموع بر چهار قسم است: نخست ایجاد محدودیت توسط خود اصول قانون اساسی مانند نبود سلاح در آزادی برگزاری راهپیمایی (اصل ۲۷)؛ دوم قانون عادی مانند بازرسی و ضبط مراسلات و مکالمات تلفنی مثل ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ که با تجویز اصل ۲۵ قانون اساسی صورت گرفته است؛ سوم شرع یا موازین اسلام مثل عدم اخلال به مبانی شرع در انتشار مطبوعات (اصل ۲۴) و در برگزاری راهپیمایی‌ها (اصل ۲۷) که در اینجا به نظر می‌رسد، تعیین محدودیت یا با شورای نگهبان برای اجرای قانون اساسی است یا با نظر اکثریت فقها که نظر به مخل بودن آزادی داشته باشند که هرچند تشخیص اخلال به مبانی شرع دشوار و راهکار اجرایی آن پیش‌بینی نشده، اما در هر حال از صلاحیت تشخیص مراجعی مانند مقامات قضایی یا وزارت کشور و نیروی انتظامی خارج است؛ چهارم مراجع صالح پیش‌بینی شده در قانون اساسی که به‌عنوان مثال مراجع قضایی صالح به تشخیص اخلال به حقوق عمومی در آزادی مطبوعات (اصل ۲۴) و شورای عالی امنیت ملی مرجع تشخیص نقض اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، توسط احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده (اصل ۲۶) هستند. هرچند به نظر می‌رسد در اصل ۲۶ قانون اساسی تشخیص نقض موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی توسط احزاب و اقلیت‌های دینی باز برعهده شورای نگهبان قرار می‌گیرد.

دستگاه قضایی به‌عنوان پشتیبان مستقیم حقوق و آزادی‌های فردی، می‌کوشد تا این حوزه از سوی حوزه قدرت سیاسی که با نهادهای گوناگونی پشتیبانی می‌شود، تهدید نشود. به‌راستی ترازکردن حقوق حاکمیت و نظام سیاسی و حقوق شهروندان، بنیادی‌ترین رسالت دستگاه قضایی است که اعتبار این دستگاه بیشتر از همین دریچه ارزیابی می‌شود.

۳. حق ستانی

حق ستانی یا احقاق حق سومین کارکرد برجسته دستگاه قضایی است، ولی در پندارهای سنتی به‌عنوان نخستین و چه‌بسا تنها کارکرد دستگاه قضایی یاد می‌شود. فروگذاردن قوه قضاییه به این کارکرد و برجسته‌کردن احقاق حق در پرونده‌ها، به‌راستی کم‌انگاشتن اهمیت آن است؛

حال آنکه این کارکرد در کنار دو کارکرد پیش گفته جای می گیرد. به سخن دیگر، اگر بتوان راهی کج و ناراست برای قوه قضاییه نشان داد؛ همان مشغول کردن این نهاد تنها با تعبیرهایی مانند " احقاق حق"، " اجرای عدالت"، " مبارزه با مجرمان"، " قاطعیت در برخورد با قانون شکنان" و مانند اینها است که سبب می شود تا کارکردهای کلان دیگر، یعنی پاسخگو کردن همگانی و تراز امنیت و آزادی که هر دو روی به سمت نظام سیاسی دارند، به کناره رانده شوند. کارکرد حق ستانی، اوج رویارویی اندیشه با رویه و قانون با عرف است. احقاق حق فردی و اجتماعی هم به تصریح در قانون اساسی بر عهده قوه قضاییه نهاده شده و هم در شریعت اسلام به روشنی سفارش شده و در مرام داوری فرمانروایان مسلمان به ویژه امام علی نمود داشته است. از این رو، رویه قضایی در ایران در برابر حق ستانی بیشتر از آنکه خود را نیازمند قانون های نو، سیاست های کیفری نوین و رویکردهای مدرن در پاسخگو کردن همگانی به ویژه حکومت و اشخاص حقوقی بداند، همچنان خود را دلبسته گذشته و رویه های پیشین می داند. دستگاه قضایی ایران نیز از همین دریچه خود را به عنوان یک نهاد کارآمد می شناساند. بنابراین احقاق حق در دستگاه قضایی را باید دنباله راهی سنتی و دراز از سالیان پیشین به ویژه از صدر اسلام دانست که حتی همراه با نوآوری نیز نبوده است. از این رو، پاسخ به این پرسش روشن است که با دگرگونی های جهان امروز و قدرت یافتن نهادها و مقام ها به جای اشخاص، آیا می توان از رویکرد سنتی احقاق حق سخن گفت و بر پایه اجرای موفق آن، قوه قضاییه را کارآمد دانست؟

نتیجه گیری

کارآمدی قضایی هم با روی آوردن به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و هم با لحاظ کشورهای که دارای نظام قضایی کارآمده اند؛ بر پایه سه ضلع دیده بانی مقررات، تراز میان امنیت و آزادی و احقاق حق استوار است؛ ولی در نظام قضایی ایران، این سه گوشه به طور روشن نمود نیافته اند تا سخن از نظام قضایی کارآمد که بتواند به امنیت ملی کارآمد بیانجامد، به میان آید. اشاره های قانون اساسی به وظایف قوه قضاییه با محوریت احقاق حق و اجرای عدالت از یک سو و تلاش مدیران قضایی در نشان دادن دستگاه قضایی به عنوان دستگاه عدالت که پاسخ قاطع به ناهنجاری ها و بزهکاری ها می دهد از سوی دیگر و نیز تلاش رسانه ها و البته

باور شهروندان در چشم داشت اجرای عدالت، حل اختلافات و برقراری نظم سبب شده تا رویکرد کمینه به کارآمدی دستگاه قضایی در میان باشد. به سخن دیگر، اگر دستگاه قضایی از عهده حق ستانی برآید و بتواند احقاق حق نماید و شهروندان را از این دیدگاه خوشنود کند، دارای کارآمدی خواهد بود؛ درحالی که این تنها بخشی از کارآمدی دستگاه قضایی است و نه همه آن.

کارآمدی دستگاه قضایی در اصل در پاسخگودن همگان است که باید در سیر طولی پاسخگودن، کارکرد خود را در گام نخست از ارکان حکومت بیاغازد؛ بدین معنا که به عنوان یک قوه مستقل در کنار دو قوه دیگر و برتر از همه نهادهای حکومتی، تصمیم ها، مصوبه ها و مقرره گذاری ها را دیده بانی کند؛ تا بتواند همه نهادهای حاکمیتی خواه انتخابی باشند و خواه انتصابی، در برابر قانون اساسی و قانون های عادی پاسخگو کند. هرچند این رسالت در ظاهر به طور پیشینی بوده و بر عهده شورای نگهبان است، ولی باید دانست دستگاه قضایی از جهت پاسداشت قانون اساسی، این حق را دارد که از باب احقاق حقوق عامه که از دید قانون اساسی دارنده راستین کشور به شمار می روند و خود قانون اساسی، پیمان ملی آنها است، تصمیم ها، مقرره ها و مصوبه های همه نهادهای حاکمیتی را با قانون اساسی تطبیق دهد و برخی را که طرق قانون اساسی ابطال پذیر است، باطل کند و دیگر مسائل را نیز از باب پاسخگویی پیگیری کند تا گذارندگان آن پاسخگو باشند. این گام خود دستگاه قضایی را هم در بر می گیرد و به راستی گامی است برای پاسخگودن همه نهادهای حاکمیتی (لشکری و کشوری) در برابر پیمان ملی است.

در گام دوم، دستگاه قضایی به عنوان یک نهاد بی طرف نه دلبسته امنیت حکومت و امنیت ملی است و نه شیفته حقوق بشر و آزادی های فردی. هیچ نگرش یک سویه به هیچ کدام ندارد و همه کوشش خود را در راستای ترازمندی آزادی های فردی و امنیت ملی بر پایه اصل نهم قانون اساسی به کار می گیرد. این کارکرد به پاسخگویی دو سویه ملت و دولت می شود و هر دو را در برابر همدیگر پایبند به پاسداشت حقوق مقرر در قانون اساسی می کند. در اینجا، دستگاه قضایی به عنوان دستاویز برجسته برای یکپارچه سازی دولت و ملت که عنصر بنیادین امنیت ملی (امنیت ملت - دولت) است به شمار می رود.

در گام سوم برای احقاق حق و اجرای عدالت و برقراری نظم عمومی به پاسخگو کردن اشخاص حقیقی و حقوقی در برابر همدیگر می‌کوشد. در این راستا، بزهکار کیفر می‌بیند و کسی که به حق دیگری دست‌اندازی کرده است، مهار می‌شود. برهم‌زنندگان نظم و امنیت گرفتار می‌شوند و اخلاط‌گران اقتصاد و امور مالی به تیغ دادرسی سپرده می‌شوند.

در این سه گام رسالت بنیادین دستگاه قضایی، پاسخگو کردن در برابر رفتارها، تصمیم‌ها و مصوبه‌ها است که در آغاز پاسخگو کردن نهادهای حاکمیتی است. سپس پاسخگو کردن ملت در برابر دولت و دولت در برابر ملت از جهت پاسداشت هم‌زمان آزادی‌های فردی و امنیت ملی است و سوم هم پاسخگو کردن شهروندان و نیز اشخاص حقوقی در برابر همدیگر است. پاسخگویی از دولت یا حاکمیت به مهم‌ترین بخش، یعنی پاسخگویی ملت و دولت در برابر هم سپس پاسخگویی اشخاص در برابر یکدیگر، سه ضلعی است که هم‌اکنون در نظام حقوقی ایران نمود ندارد. به همین دلیل کارکرد قضایی بیشتر در بیکره پاسخگو کردن اشخاص نمود یافته و دو ضلع دیگر هنوز در سیاست قضایی ایران دیده نمی‌شود. چرایی این امر، وابسته به عامل‌های گوناگونی است ولی شاید پیش از همه، همانا نگرش قضایی رویه محور و سنتی در برابر اندیشه‌ها و آموزه‌های نو است. پویایی اندیشه قضایی پیوستگی تمام با فراگیر نمودن پاسخگویی همگانی دارد و باید گام به گام جانشین پایایی رویه قضایی شود. رویه قضایی‌ای که تنها بر پندار اجرای عدالت و احقاق حق است، درحالی باید بیاموزد، تنها بخشی از رسالت‌های دستگاه قضایی پاسخگو کردن شهروندان و اشخاص حقوقی در برابر یکدیگر است و برای اینکه کارآمدی قضایی به دست آید و خود دستاویز استواری برای کارآمدی امنیت ملی باشد؛ باید اندیشه قضایی را فراتر بنیند تا رویه قضایی به پیروی از آن دگرگون شود.

منابع

- آدمیت، فریدون؛ امیرکبیر و ایران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ نهم، اسفند ۱۳۸۵.
- بالوی، مهدی و بیات کمیتیکی، مهناز؛ دولت حق بنیاد: دفتر سوم، بایسته‌های حقوقی و فراحقوقی، انتشارات مجد، ۱۳۹۶.
- بوزان، باری؛ مردم، دولت‌ها و هراس، برگردان پژوهشکده مطالعات راهبردی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- جعفری، مجتبی؛ «بازاندیشی در مفهوم مسئولیت کیفری فعل غیر»، پژوهش حقوق کیفری، سال ششم، شماره بیستم، ۱۳۹۶.
- رنجبر، حسین؛ «مسئولیت کیفری نیابتی»، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ اول، ۱۳۹۳.
- صناعی، محمود؛ آزادی فرد و قدرت دولت، انتشارات هرمس، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- قاضی، ابوالفضل؛ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ هشتم، ۱۳۸۲.
- فرج الهی، رضا؛ مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق فرانسه، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- لیپست، سیمون مارتین و دیگران، دایره المعارف دموکراسی، ترجمه کامران فانی و دیگران، جلد سوم، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- محمدی، حمید، «مسئولیت کیفری ناشی از فعل غیر در حقوق کیفری ایران و مصر»، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- هابز، توماس؛ لویاتان، با ویرایش سی بی مکفرسون، برگردان حسین بشریه، نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
- هاشمی، سید محمد؛ حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، نشر میزان، چاپ سوم، بهار ۱۳۹۵.
- روزنامه ایران، سال بیست و چهارم، شماره ۶۸۵۹، شنبه، سوم شهریور ۱۳۹۷.
- Conser, Jessica; Achievement of judicial effectiveness through limits on judicial independence: comparative approach, North Carolina Journal of international law and commercial regulation, volume 31, Number 1, fall 2005.
- Friedrichs, David O; Crimes of the powerful and the definition of crime, in the Routledge International Handbook of the Crimes of the powerful, Routledge, First Published, 2015.
- Nourse, Victoria.F; Rethinking crime legislation: History and harshness, Tulsa Law Review, volume 39, 2004.
- Popelier, Patricia; Constitutional tort liability and prudent legislature, Legisprudence, volume 69, 2001.
- World Justice Project; Rule of law index, 2017-2018.